

مروری مختصر بر مفهوم حاکمیت شرکتي

علی مظلوم، حسابرس دیوان محاسبات خراسان جنوبی و دانشجوی دکتری حسابداری دانشگاه آزاد اسلامی واحد

بیرجند

احمد مخمل‌باف، باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران

Ahmadmakhmalbaf@yahoo.com

چکیده - پیدایش ایده‌های موجود در مورد حاکمیت شرکتي به سال ۱۷۷۶ بر می‌گردد. در این زمان آدام اسمیت در اثر معروف خود «ثروت و ملل» موضوع جالبی را در مورد مراقبت از پول سهامداران توسط مدیران شرکت بیان کرد. مطالعه حاضر با استفاده از روش اسنادکاوی و مطالعه متون موجود در حوزه حاکمیت شرکتي با هدفی علمی و برحسب گردآوری اطلاعات به صورت توصیفی که هدف آن توصیف کردن شرایط یا پدیده‌های مورد بررسی است، در راستای بررسی نظری و جامع مطالعات انجام شده در این حوزه، ابتدا به بیان مفاهیم حاکمیت شرکتي و اصول آن می‌پردازد و در ادامه مفاهیم اهمیت و نقش راهبري شرکتي از نظر غرب و اسلام، پارادایم‌های اصلی راهبري شرکتي، دیدگاه‌های غربی راهبري شرکتي و راهبري شرکتي با رویکرد اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: حاکمیت شرکتي، راهبري شرکتي، حسابداری.

مقدمه

حاکمیت شرکتي از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی تبدیل به یک موضوع بحث برانگیز در سطح بین‌المللی شده و اکنون در سده بیست و یکم میلادی بحث در مورد آن هم‌چنان وجود دارد. حاکمیت شرکتي پدیده نوظهوری نیست و هم‌زمان با پیدایش کسب‌وکار به وجود آمده است (آدامس و همکاران^۱، ۲۰۰۵). با این حال پیدایش ایده‌های موجود در مورد ماهیت حاکمیت شرکتي به سال ۱۷۷۶ میلادی باز می‌گردد. یعنی زمانی که آدام اسمیت در اثر معروف خود «ثروت و ملل» موضوع جالبی را مطرح کرد که چکیده آن به این صورت است: نمی‌توان انتظار داشت که مدیران شرکت‌ها که در واقع اداره‌کنندگان پول و سرمایه افراد هستند و نه مالک آن‌ها به همان اندازه که شرکای یک موسسه خصوصی نگران سرمایه و مایملک خود هستند، از دارایی افراد

1- adams et al, 2005

(سهامداران شرکت‌ها) مراقبت بعمل آورند. حاکمیت شرکتی می‌تواند با ارتقای عملکرد شرکت‌ها و افزایش دسترسی آن‌ها به منابع مالی موجبات رشد و توسعه اقتصادی پایدار را فراهم آورد. حاکمیت شرکتی، میزان آسیب‌پذیری شرکت‌ها را در موقع بروز بحران مالی کاهش داده، حقوق مالکیت را تقویت کرده، هزینه معاملات و هزینه سرمایه را کاهش داده و به گسترش بازار سرمایه کمک می‌کند. حاکمیت شرکتی، روابط بین مدیریت، هیئت مدیره، سهامداران عمده، سهامداران خرد و سایر ذینفعان را شامل می‌شود. سیستم حاکمیت شرکتی مشخص می‌نماید چه کسی شرکت را اداره و چه کسی تصمیمات مربوط به توزیع بازده اقتصادی بین سهامداران، کارکنان، مدیران و سایر ذینفعان را اتخاذ می‌کند (میلر^۱، ۲۰۰۴). از این‌رو در این مطالعه به بررسی برخی از سازوکارهای حاکمیت شرکتی و افشاء حقوق و مزایای هیأت مدیره پرداخته می‌شود.

مفاهیم حاکمیت شرکتی

تعاریف مختلفی از حاکمیت شرکتی تاکنون در دست است که برخی از آن‌ها به شرح زیر می‌باشد:

- فدراسیون بین‌المللی حسابداران^۲ در سال ۲۰۰۴ حاکمیت شرکتی را چنین تعریف کرده است: حاکمیت شرکتی عبارت است از تعدادی مسئولیت‌ها و شیوه‌های به کار برده شده توسط هیأت مدیره و مدیران موظف با هدف مشخص کردن مسیر استراتژیک که تضمین‌کننده دستیابی به هدف‌ها، کنترل ریسک‌ها و مصرف مسئولانه منابع است. کادبردی در سال ۱۹۹۲ حاکمیت شرکتی را چنین بیان می‌کند: سیستمی که شرکت‌ها با آن، هدایت و کنترل می‌شوند.

- سازمان توسعه و همکاری اقتصادی^۳ حاکمیت (راهبری) شرکتی را به این صورت تعریف کرده است: مجموعه‌ای از روابط بین مدیریت، هیأت مدیره، سهامداران و سایر ذینفعان شرکت. حاکمیت شرکتی هم‌چنین ساختاری را فراهم می‌آورد که از طریق آن اهداف شرکت تدوین و ابزارهای دستیابی به این اهداف و هم‌چنین نحوه نظارت بر عملکرد مدیران مشخص می‌گردد.

1- Miller, 2004

2- IFAC

3- OECD

- تری گر، صاحب‌نظر دیگری است که در سال ۱۹۸۴ نوشته است: حاکمیت شرکتی تنها مربوط به اداره عملیات شرکت نیست بلکه به هدایت، نظارت و کنترل اعمال مدیران اجرایی و پاسخگویی آن‌ها به تمام ذینفعان شرکت (اجتماع) نیز مربوط است.

بطور کلی تعاریف حاکمیت شرکتی در متون علمی دارای ویژگی‌های مشترک و معینی هستند که یکی از آن‌ها "پاسخگویی" است. تعاریف محدود حاکمیت شرکتی متمرکز بر قابلیت‌های سیستم قانونی یک کشور برای حفظ حقوق سهامداران اقلیت می‌باشند. این تعاریف اساساً برای مقایسه بین کشوری مناسب هستند و قوانین هر کشور نقش تعیین‌کننده‌ای در سیستم حاکمیت شرکتی دارد (کیسی و همکاران، ۲۰۰۵).

تعاریف گسترده نشان می‌دهند که شرکت‌ها در برابر کل جامعه، نسل‌های آینده و منابع طبیعی (محیط زیست) مسئولیت دارند. در این دیدگاه، سیستم حاکمیت شرکتی در حقیقت موانع و اهرم‌های تعادل‌های درون‌سازمانی و برون‌سازمانی برای شرکت‌ها است که تضمین می‌کند آن‌ها مسئولانه عمل کنند. همچنین، استدلال منطقی در این دیدگاه آن است که منافع سهامداران را فقط می‌توان با در نظر گرفتن منافع ذینفعان برآورده کرد، چون شرکت‌هایی که در برابر تمام ذینفعان مسئول می‌باشند در درازمدت موفق و با رونق‌تر هستند. شرکت‌ها می‌توانند ارزش آفرینی خود را در درازمدت افزایش دهند و این کار را با انجام مسئولیت خود در برابر تمام ذینفعان و با بهینه‌سازی سیستم حاکمیت خود می‌کنند. این دیدگاه مورد تأکید اکثر متون علمی است. تحقیقات تجربی سالمون (۲۰۰۴)، مؤید این دیدگاه است که عملکرد مالی شرکت‌ها با اعمال حق حاکمیت شرکتی آن‌ها رابطه مثبتی دارد و مدیران بهتر، موجب حاکمیت شرکتی بهتری می‌شوند و به ذینفعان خود توجه می‌کنند. هم‌چنین مدیران بهتر شرکت‌ها را مؤثرتر کنترل می‌کنند و بازده مالی بیشتری را تولید می‌کنند.

اصول حاکمیت شرکتی

بحث‌های موجود در دنیای معاصر در ارتباط با حاکمیت شرکتی در سه سند مشخص منتشر شده است که عبارت‌اند از کادبری^۱ (انگلستان، ۱۹۹۲)، گزارش اصول حاکمیت شرکتی (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی)^۲، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۴ و قانون ساربینز-آکسلی (ایالات متحده، ۲۰۰۲). که در حال حاضر اصول کلی در اطراف کسب‌وکار هستند که انتظار می‌رود این موضوع برای اطمینان‌بخشی مناسب باشد. قانون ساربینز-

1- Cadbury, 1992

2- Organization for Economics and Development (OECD)

آکسلی که در یک عبارت غیررسمی به عنوان ساریینز شناخته شده است، تلاش‌های دولت فدرال در ایالات متحده آمریکا منجر به تدوین این قانون شد. بسیاری از اصول توصیه شده در کادبری و گزارش سازمان همکاری و توسعه اقتصادی پایه‌های این قانون را تشکیل می‌دهند (سالومن^۱، ۲۰۱۰).

اهمیت و نقش راهبری شرکتی از نظر غرب و اسلام

با وجود این که مفاهیم راهبری شرکتی در طی چند دهه اخیر بارها توسط محققان مورد بررسی قرار گرفته است، اما بررسی‌های اندکی حول الگوهای راهبری شرکتی متناسب با پارادیم‌های اقتصاد اسلامی انجام شده است. راهبری شرکتی یکی از عناصر اصلی برای توسعه شرکت‌های سهامی محسوب می‌شود و تدوین این مهم در چارچوب پارادیم‌های حاکم بر محیط تجارت اسلامی یکی از چالش‌های بزرگ کشورهای اسلامی تلقی می‌شود. اساساً راهبری شرکتی به مفهوم جدید با ورشکستگی شرکت‌هایی همچون، انرون، ورلد کام و تیکو در ایالات متحده آغاز شد. وقوع رسوایی انرون و موارد مشابه در آغاز قرن بیست و یکم، الگوی نظام راهبری شرکت‌های آمریکایی را که کامل‌ترین الگوهای نظام راهبری در دنیا تلقی می‌شد به شدت به چالش کشید. تا پیش از این رسوایی‌ها، تصور بر آن بود که کشتی نجات دنیا، پیروی از نظام راهبری شرکت‌های آنگلو ساکسونی است، اما رسوایی‌های مالی پی‌درپی در ایالات متحده گویای این بود که این نظام راهبری دارای نقایصی است و باید به فکر اصلاح بود. به عبارتی ماجرای انرون سبب شد برخی از ابعاد ناشناخته حاکمیت که پیش از آن کمتر مورد توجه قرار گرفته بود، آشکار گردد. مفهوم راهبری شرکتی از منظر اسلام با تعریف رایج آن که اشاره دارد به سیستمی که بدان طریق شرکت‌ها به منظور برآورده کردن اهداف در راستای حمایت از حقوق و منافع تمام ذی‌نفعان هدایت و کنترل می‌شوند، تفاوت چندانی ندارد. راهبری شرکتی در پارادایم اسلامی، ویژگی‌ها و شاخص‌های متمایزی را در مقایسه با سیستم‌های رایج غربی ارائه می‌کند به نحوی که به موردی خاص از یک نظریه‌ی وسیع‌تر تصمیم‌گیری اشاره دارد که از مفروضات اجتماعی- علمی آموزه‌های اسلامی که بر مبنای وحدانیت خداوند بنا شده، بهره می‌برد. (چیدنورماس و همکاران^۲، ۲۰۱۱).

درخصوص خدمات مالی، هدف غایی راهبری شرکتی نه تنها کسب اطمینان از بی طرفی در برابر سهامداران است، بلکه طیف ذی‌نفعان را نیز برای رسیدن به شفافیت و پاسخگویی بیشتر دربر می‌گیرد. در

1- Solomon.J, 2010

2- Chitnomrath, Thanida, Evans, Robert and Christopher, 2011

دیدگاهی محدود، راهبری شرکتی به فرایندهایی اشاره دارد که در جهت افزایش سود و حداقل ساختن هزینه‌ها توسط سهامداران صورت می‌گیرد و در دیدگاهی وسیع‌تر، غالباً تمامی اشخاصی را دربر می‌گیرد که به نحوی با شرکت در ارتباط‌اند (خلیفا، ۲۰۰۸).

اگر به نخستین مباحث دانشگاهی راهبری شرکتی در ایالات متحده توجه شود، به راحتی می‌توان دریافت که نقش راهبری شرکتی، عمدتاً مزایای آن در زمینه ادغام و خریدهای خصمانه به عنوان سازوکار کنترل هزینه‌های نمایندگی بوده است. از طرفی راهبری شرکتی ابعاد دیگری همچون نقش مالکان نهادی به عنوان ناظرین شرکت، کنترل مدیریت در مواردی که از اهداف شرکت و ذی‌نفعان طفره می‌رود، و اساساً حداکثر نمودن ارزش سهام‌داران را دربر دارد. در خصوص خدمات مالی، هدف غایی راهبری شرکتی نه تنها کسب اطمینان از بیطرفی در برابر سهام‌داران است، بلکه طیف ذی‌نفعان را نیز برای رسیدن به شفافیت و پاسخگویی بیشتر دربر می‌گیرد (چیدنورماس و همکاران، ۲۰۱۱).

هدف راهبری شرکتی، تعریف و دستیابی به اهداف شاخص از طریق درک روابط بین متغیرهای مهم پشتیبانی شده توسط سیاست‌ها، برنامه‌ها و ائتلافات راهبردی است (چودهوری، ۲۰۰۴).

دقت و وضوح ویژگی‌های یک هدف به اتکای اجماع نهادی، منجر به تعیین چنین سیاست‌ها، برنامه‌ها و راهبردهایی که منجر به دستیابی به ابزارهای کاربردی صحیح آنچنان‌که مورد نیاز شرکت است، می‌شود. چنین اهدافی، مقاصد شریعت را به عنوان هدف نهایی راهبری شرکتی معرفی می‌کند. راهبری شرکتی در اسلام و غرب، نقش بسیار حیاتی در راستای تأمین اهداف خاص شرکت‌ها ایفا می‌کند. در حقیقت اسلام ارزش‌های آتی را از طریق تأکید بر عنصر شریعت که در مفاهیم غربی یافت نمی‌شود، افزایش می‌دهد. در بخش‌های بعدی به مقایسه‌ی اختلاف‌های میان مفاهیم غربی و اسلامی راهبری شرکتی پرداخته شده است. این تحقیق به‌طور جدی بر دو مدل راهبری شرکتی آنگلو ساکسونی و اروپایی به عنوان مدل‌های غربی تأکید دارد (خدادی و همکاران، ۱۳۹۲).

پارادایم‌های اصلی راهبری شرکتی

دو پارادایم حاکم درخصوص راهبری شرکتی وجود دارد: پارادایم اول (نئوکلاسیک) تئوری نمایندگی اصلی است. در ابتدایی‌ترین مفهوم، نظریه‌ی نمایندگی اصلی بیان می‌دارد که مالک نمی‌تواند به نمایندگی (به‌عنوان مثال مدیریت) اعتماد کند. مسئله‌ی اصلی این است که نماینده در نتیجه‌ی عدم تقارن اطلاعاتی موقعیت را بهتر از آن‌چه انجام می‌دهند، می‌داند و اینکه نظارت بر نماینده یعنی اینکه مالک، متحمل هزینه‌هایی می‌شود که بدان

هزینه‌های نمایندگی گویند. از این رو مالک در قراردادهای بر نحوه شناسایی محرک‌هایی تمرکز می‌کند، که نماینده را در راستای منافع مالک سوق می‌دهد که وی بتواند هزینه‌های مربوط به مسئله نمایندگی را کاهش دهد. در نتیجه راهبری شرکتی با مسئله نمایندگی مرتبط است؛ چگونه مالک نسبت به مدیریت اطمینان حاصل می‌کند (که به‌طور عمده از مالک در شرکت‌های بزرگ جدا است)، که در راستای منافع آن‌ها عمل می‌کند، ارزش در اختیار مدیران را افزایش می‌دهد و به خرج مالکان برای خود امپراتوری نمی‌سازد؟ در سال‌های اخیر بازتعریفی از نظریه نمایندگی ارائه شده است. روایت‌های امروزی نظریه نمایندگی اغلب از مدل‌های ریاضی تئوری بازی برای شبیه‌سازی نتیجه مدنظر نماینده‌ی اصلی استفاده می‌کند. اما نظریه مزبور در عرصه‌های علمی با نقدهای فراوانی از قبیل مفروضات مربوط به رفتار بشر که بسیار ساده تصور شده، یا در نظر گرفتن شرکت در قالب مجموعه‌ای از قراردادهای و این که محدودیت کاربرد تئوری مزبور در سطح انواع خاصی از مالکیت روبروست. با فرض نگرش تئوری بازی سؤال این است که منافع بازیگران مختلف چیست؟ و اینکه آیا بر مبنای محرک‌ها می‌توان این‌طور تصور نمود که هزینه‌های نمایندگی چیست؟ پارادایم دوم همان نظریه نمایندگی است که با مباحث نظریه احتمال ترکیب شده است. اساساً این چارچوب نظریه نمایندگی مستلزم تحلیل موقعیت‌های مختلف، عوامل اثرگذار و منافع است. تمام این موارد در مجموع ثبت‌های شرکت، محرک‌های مختلف بازیگران، محدودیت‌ها و وابستگی متقابل را شکل می‌دهد. چارچوب احتمال در جستجوی تناسب میان عوامل بیرونی که نمی‌توان بر آن اثر گذاشت و وفق دادن تصمیمات اشخاص با این عوامل در حال تغییر هم‌چون گسترش سازمانی خاص یا شرایط پرنوسان بازار است (گیل و بیگر^۱، ۲۰۱۳).

دیدگاه غربی راهبری شرکتی

بچت و بارسا (۲۰۰۱) در بررسی ادبیات موضوع حاکمیت، دسته‌بندی نسبتاً متفاوتی را ارائه دادند. آن‌ها مدل‌های موجود راهبری شرکتی را به عنوان راه‌حل‌های ممکن برای حل مسئله نمایندگی و مشکلات موجود در موارد پخش شدن سهام بین تعداد زیادی از سهامداران می‌دانند. مدل‌هایی همچون مدل اعمال کنترل، مدل مالکین طیفی (بلوکی)، مدل نظارت موکول شده به نماینده، مدل بستانکاران عمده، مدل پاداش و مدل چند مؤسس از جمله مدل‌هایی است که براساس تحقیق آن‌ها شناخته شد. در مجموع، این مدل‌ها در قالب مدل‌های

1- Gill, A. S. & Biger, N, 2013

راهبری شرکتی کمی تعبیر می‌شوند. با وجود تمام این مدل‌ها، شالوده بیشتر بررسی‌ها، متمرکز بر دو مدل است: یکی مدل آنگلو ساکسونی (نئو لیبرال) و دیگری مدل اروپایی. هارت (۱۹۹۵)، معتقد است منطق وجود سیستم‌های راهبری شرکتی، تعارض نمایندگی و هزینه‌های مرتبط با این مسئله است که نمی‌توان آن را به قراردادی خاص مربوط دانست. به علت همین تعارض در منافع، نمی‌توان با موضوع نمایندگی از طریق یک قرارداد معمولی برخورد کرد.

مدل آنگلو ساکسون

مدل آنگلو ساکسون در کشورهایی همچون ایالات متحده، انگلستان، کانادا، و استرالیا که در آن‌ها اصل یک سهم، یک رأی، مورد توجه قرار دارد برقرار است. مدل آنگلو ساکسون بر اصولی تأکید دارد که بدان طریق بازار، به خصوص بازار سرمایه، اتحادیه‌های کارگری و بازار کنترل شرکت مؤثرترین موانع برای خودمحوری و صلاح‌دید شخصی در تصمیمات مدیریت به وجود می‌آورند و اینکه حق رأی باقیمانده‌ی سهام‌داران در نهایت می‌بایست منابع شرکت را در راستای افزایش ارزش دستاوردها دنبال کند.

مدل اروپایی

از زمانی که برلی و مینز در ۱۹۳۲ مسئله‌ی تفکیک مالکیت و مدیریت را مطرح کردند، گروهی به این باور رسیده‌اند که مدل آنگلو ساکسونی راهبری شرکتی دارای چالش‌های فراوانی است (خلیفا، ۲۰۰۸). رویکرد دیگری که در تحقیقات راهبری شرکتی مدنظر قرار دارد، مدل ذی‌نفعان است. این مدل در کشورهایی همچون ژاپن، آلمان، ایتالیا، هلند و فرانسه دیده می‌شود که در آن‌ها بسیاری از شرکت‌های بزرگ بخشی از ساختار اجتماعی و اقتصادی هستند (خلیفا، ۲۰۰۸).

در این سیستم، شرکت‌ها اغلب تأمین مالی خود را از طریق بانک‌هایی انجام می‌دهند که دارای روابط نزدیک و بلندمدت با مشتریان شرکت هستند. مدل اروپایی، مبتنی بر مدل روابط محور است که بر حداکثرسازی منافع گروه وسیع‌تری از سهام‌داران تأکید دارد. ذی‌نفعان اصلی در عمل در این مدل کارکنان‌اند نه سهامداران (ولی در عمل، نه به‌طور قانونی).

بازنگری در سیستم‌های راهبری شرکتی در کره جنوبی نیز چارچوبی شبیه به هیئت مدیره‌ی ناظر یا سیستم‌های دو بعدی در مدل اروپایی را ارائه می‌کند. این پیشرفت‌ها، گرایش به سیستم‌های ارزش برای سهامدار را در اندکی از کشورهای آسیایی منعکس می‌کند (خلیفا، ۲۰۰۸).

مدل اروپایی یا تئوری ذی‌نفعان، سه مسئله‌ی موجود در مدل‌های امریکایی را رد می‌کند: اصل اول این‌که تمام سهام‌داران برای مشارکت در تصمیمات شرکتی که بر آن‌ها اثر می‌گذارد، حق رأی دارند. دوم وظیفه‌ی امانت‌داری مدیریت برای حفاظت از منافع تمام ذی‌نفعان و سوم اهداف شرکت برای تقویت منافع ذی‌نفعان نه فقط سهام‌داران است (اقبال و میرآخور، ۲۰۰۴). به‌طور کلی می‌توان ذی‌نفعان را در شرکت‌ها به صورت سهام‌داران، ذی‌نفعان داخلی (کارمندان و اتحادیه‌ی کارگری)، شرکای عملیاتی (مشتریان، عرضه‌کنندگان، اعتباردهندگان و پیمانکاران)، و اجتماع (دولت، اتحادیه‌های تجاری، سازمان‌های غیردولتی و جامعه‌ی مدنی) تقسیم کرد.

در آلمان، چارچوب راهبری شرکتی عمدتاً بر محور تعداد اندکی از شرکت‌های بزرگ با بیش از هزاران کارمند است که شرکت‌ها در بورس اوراق بهادار پذیرفته شده‌اند و در قالب سیستم دویعلدی فعالیت می‌کنند، یعنی هیئت نظارت و هیئت مدیره (گامبرز و همکاران^۱، ۲۰۰۳).

در آلمان، سیستم قانونی نقش‌چندانی در راهبری شرکتی ایفا نمی‌کند. با این حال، هیئت نظارت مسئولیت چندانی در تصمیم‌گیری ندارد و الزام در چارچوب تصمیم‌گیری‌های شرکتی، سبب کاهش اثربخشی نقش نظارتی متصوره برای هیئت نظارت می‌شود (خلیفا، ۲۰۰۸).

شرکتی راهبری شرکتی با رویکرد اسلامی

مسئله‌ی راهبری شرکتی در سال‌های اخیر در کشورهای اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته است. با وجود افزایش توجه به تحقیقات مربوط به راهبری شرکتی که توسط سازمان‌هایی همچون بانک توسعه‌ی اسلامی صورت گرفته است، اما درخصوص ساختارهای راهبری شرکتی اسلامی ادبیات اندکی در دست است و حتی دیدگاه واحدی در کشورهای اسلامی وجود ندارد تا معنی دقیق راهبری شرکتی اسلامی را تبیین کند. عمده‌ی کشورهای اسلامی از مدل‌های راهبری شرکتی آنگلو ساکسونی پیروی می‌کنند. با توجه به زیرساخت‌های اعتقادی، همچون وحدانیت خالق، دوری از گناه و فعل حرام، اقتصاد سالم و منصفانه و معاملات بدون ربا، آنچه در اسلام بیشتر مدنظر قرار دارد موضوع پاسخ‌گویی وسیع در برابر ذی‌نفعان با یک دیدگاه مکتبی است. با وجود تفاوت‌های موجود در سیستم‌های اقتصادی کشورهای اسلامی با کشورهای غربی، لازم است که تعریف و الگویی متعادل شده با نظام اعتقادی اسلام برای کشورهای مزبور تدوین شود. قوانین اسلامی برای

1- Gompers, P. , Ishii, J., Metrick, A , 2003

راهبری شرکتی رهنمودهای وسیع‌تری را در اختیار قرار می‌دهد و وظایف و شیوه‌های موجود را درخصوص روش‌های انجام معاملات اقتصادی برای هدایت اخلاقی مسلمانان دربر می‌گیرد در حالی که متن آموزه‌های آن از سنت‌های اولیه است و در فضایی خارج از تغییر و تحولات امروزی ارائه شده، اما از جامعیت چارچوب نظری کافی برخوردار است. چود هوری و هوکو (۲۰۰۴)، اشاره می‌کنند که هدف راهبری شرکتی در اسلام، تعریف و دستیابی به اهداف شاخص از طریق درک روابط بین متغیرهای مهم پشتیبانی شده توسط سیاست‌ها، برنامه‌ها و ائتلاف‌های راهبردی است. دقت و وضوح ویژگی‌های یک هدف منجر به تعیین چنین سیاست‌ها، برنامه‌ها و راهبردهایی به اتکای اجماع نهادی و دستیابی به ابزارهای کاربردی صحیح آن‌چنان که برای شرکت مورد نیاز است، می‌شود. چنین اهدافی، مقاصد شریعت را به عنوان هدف نهایی راهبری شرکتی معرفی می‌کند. راهبری شرکتی در اسلام و غرب، نقش بسیار حیاتی در راستای تأمین اهداف خاص شرکت‌ها ایفا می‌کند. آن‌چه از تعاریف ارائه شده از راهبری شرکتی می‌توان دریافت، توجه بیشتر به سهامداران به عنوان ذی‌نفعان اصلی شرکت‌ها است، در حالیکه بر مبنای نظریه‌ی پاسخگویی و مسئولیت، ذی‌نفعان امروزی طیف عظیمی از سرمایه‌گذاران و سهامداران بالفعل و بالقوه، و ابعاد مختلفی از جوامع را دربر می‌گیرند که در آموزه‌های شریعت با توجه به مفاهیمی همچون رفاه و عدالت اجتماعی رنگ و بوی بیشتری می‌یابد. در این چارچوب، ثروت یک امانت و آزمایش است که عدم استفاده صحیح و معقولانه از آن، برای شخصی که آن را در اختیار دارد زیان‌آور خواهد بود. از این گذشته، مزیت اصلی ثروت ممنوعیت ربا است. حقی (۱۹۹۹)، معتقد است که یکی از مهم‌ترین ممنوعیت‌های موجود در برابر سوءاستفاده از ثروت، ممنوعیت ربا است که به‌طور کلی به معنای رباخواری یا بهره است و نشان می‌دهد مزیت تجارت اسلامی، معاملات صادقانه و منصفانه است که انواع استثمار از بین می‌رود.

سیستم‌های مالی

علاوه بر عوامل پیش‌گفته که منجر به ایجاد سیستم‌های متفاوت حاکمیت شرکتی می‌شود، عامل مؤثر و تعیین‌کننده دیگر، انواع مختلف سیستم‌های مالی است. سیستم حاکمیت شرکتی را می‌توان بانک محور یا بازارمحور نامید. در یک سیستم بانک محور، بانک‌ها نقش کلیدی در تأمین مالی شرکت‌ها و اعمال کنترل بر آن‌ها ایفا می‌کنند. در این کشورها بانک‌ها تنها نهادهایی برای جمع‌آوری و انباشته کردن وجوه نیستند، بلکه

در تجهیز و تخصیص منابع، نظارت بر شرکت‌ها و ارائه خدمات نقدینگی و مدیریت ریسک نقشی حیاتی ایفا می‌کنند.

این کارکردهای اساسی بانک‌ها بر مقررات حاکمیت شرکتی در کشورهای یاد شده مؤثر است. در آلمان، قانون کروم (۲۰۰۲) امکان این که نمایندگان بانک در هیات نظارت شرکت‌های آلمانی عضو باشند را فراهم کرده است. بانک‌های آلمان می‌توانند از طرف بسیاری از سرمایه‌گذاران کوچک و به وکالت از آن‌ها اعمال رأی کنند و بنابراین نقشی اساسی در کنترل مدیریت شرکت و حمایت از سهامداران اقلیت دارا هستند.

اگرچه به نظر می‌رسد که تأثیر مستقیم بانک‌ها در شرکت‌ها به مرور زمان رو به کاهش است و در نتیجه امکان تغییر در مقررات حاکمیت شرکتی این کشورها را تقویت می‌نماید. طبق کروم (۲۰۰۵) نقش بانک‌ها در آلمان از زمانی که شرکت‌ها به سمت بازارهای سرمایه بین‌المللی روی آورده و آن‌را به عنوان منبع خارجی تأمین مالی می‌دانند، کاهش یافته است.

مشابه این استدلال در ژاپن وجود دارد. در آنجا نیز مشابه آلمان بانک‌ها تأثیر زیادی بر مقررات حاکمیت شرکتی ژاپن داشته‌اند، اگرچه تأثیر آن‌ها طی سال‌های اخیر کاهش یافته است.

در اقتصادهای بازار محور آنگلو ساکسون، قدرت بانک‌ها به اندازه کشورهای بانک محور نیست؛ ضمن اینکه بانک‌ها بخشی از ساختار شرکت نیستند. در این سیستم‌ها یک بازار سرمایه مؤثر و کارا نقشی حیاتی در کنترل مدیریت شرکت دارد. به عنوان مثال عملکرد کنترلی بازار سرمایه در آمریکا طبق قانون ساربینز اکسلی (۲۰۰۲)، با الزام به بازرسی و بازبینی منظم شرکت‌های سهامی عام توسط کمیسیون بورس اوراق بهادار^۱ صورت می‌گیرد، به علاوه کمیسیون بورس اوراق بهادار باید مقررات لازم برای حصول اطمینان از اینکه یکی از اعضای کمیته حسابرسی، متخصص مالی است را وضع و الزام کند (خلیفا، ۲۰۰۸).

سایر عوامل

دالاس (۲۰۰۴) در تحقیق خود دریافت که عواملی چون مرحله رشد اقتصادی، نوع چارچوب مالی و مسائل فرهنگی، سیستم‌های مختلف حاکمیت شرکتی را در سطح جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد.

برخی عوامل نهادی دیگر نیز وجود دارند که تأثیر عمیقی بر موضوعات حاکمیت شرکتی دارند. برخی از تحقیقات میزان قدرت رژیم اطلاعاتی کشور را که شامل نقش راهبری تحلیل‌گران تجاری، تأثیر دانشگاه‌ها و

آموزش مدیریت در وضع و تصویب قانونی رفتارهای نمایندگی و گرایش سیاسی قانونگذاران است، را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

مولر معتقد است سایر عوامل تاثیرگذار بر سیستم حاکمیت شرکتی عبارت‌اند از بازار کارا و مقررات آن، ساختار بدهی، قوانین ورشکستگی، نظارت بانکی و غیره؛ و از آنجا که تمام مسائل حاکمیت شرکتی به طور مستقیم یا غیرمستقیم به ساختار مالکیت شرکت برمی‌گردد، باید نگاه عمیق‌تری بر این ساختارها داشته باشیم. برنلد نیز شرایط تجاری، کارا بودن عملکرد بازارهای سرمایه و سطح رقابت در بازارهای مالی و کالای منطقه-ای و بین‌المللی را به عنوان سایر عوامل تاثیرگذار بر سیستم حاکمیت شرکتی برشمرده است (بیکر و سانتوس، ۲۰۱۰).

در نهایت تئوری سیاسی حاکمیت شرکتی ادعا می‌کند که ما نمی‌توانیم بدون شناخت نقش مرکزی دولت، تحولات حاکمیت شرکتی را درک کنیم. به عنوان مثال طبق نظر روو، ساختار مالکیت پراکنده در شرکت‌های بزرگ آمریکا بیشتر ناشی از اراده ملی و تصمیم سیاسی مبنی بر جلوگیری از تمرکز قدرت در شرکت‌های چند رشته‌ای مالی و بانک‌ها بوده است.

براساس قانون، بانک‌های تجاری از مشارکت در سرمایه شرکت‌های غیرمالی به حساب خود منع شده بودند و مجاز نبودند در سطح ملی فعالیت کنند و نمی‌توانستند مالکیت بخش عمده ای از سهام را در اختیار داشته باشند. طبق نظر روو، این امر مانع انباشت سرمایه کافی شد و نهادهای مالی کوچک قادر به داشتن سهم کنترلی در شرکت‌های بزرگ نبودند. بنابراین بازار سرمایه به عنوان یک جایگزین برای تأمین مالی توسعه یافت و به همین دلیل ساختار مالکیت در آمریکا چنین ساده است. همچنین این موضوع توضیحی برای اختلاف در ساختار مالکیت و بازار سرمایه بین اروپا و آمریکا است که در گزارش لاپورتا و سایرین اشاره شده است.

قوانین اروپا در سایر حوزه‌های مربوطه تقریباً مشابه قوانین آمریکا است و بنابراین علت اینکه ما چنین تغییراتی را مشاهده نمی‌کنیم بیشتر سیاست است نه تنها سیستم قانونی. مثال دیگر قانون مشارکت کارکنان در تصمیم شرکت‌ها است. در اتریش، دانمارک، آلمان، لوکزامبورگ و سوئد وقتی تعداد کارکنان به حد معینی برسد، اجازه خواهند داشت چند نفر از اعضای هیات نظارتی را انتخاب کنند. در فنلاند و فرانسه هم به نحوی این کار میسر است.

به طور مثال در فرانسه، هنگامی که تعداد کارکنان دارنده سهام شرکت به سه درصد افزایش یابد، می‌توانند یک یا چند نماینده برای هیات مدیره معرفی کنند. این مقررات مانع از تغییر هیات مدیره دو رده‌ای به هیات مدیره یک رده‌ای در شرکت‌های یاد شده می‌شود. سهامداران این شرکت‌ها به دلیل الزام مشارکت نماینده کارکنان در تمام تصمیمات مدیریتی، حق انتخاب هیات مدیره یک رده‌ای را ندارند. نتیجه تئوری سیاسی این است که تغییرات عمده در حاکمیت شرکتی مشروط به تغییر شکل و دگرگونی عمده سیاسی است (همان منبع، ۲۰۱۰).

تغییرات هم در سیستم‌های بانک محور و هم در سیستم‌های بازار محور در حال انجام است. به نظر می‌رسد این پیشرفت‌ها دارای یک همگرایی به سمت مدل بیرونی انگلوساکسون دارد و این امر ناشی از تاکید زیاد آن بر حمایت قوی از سهامداران و شفافیت بیشتر است. کروو معتقد است این همگرایی نه تنها در کشورهای پیشرفته بلکه در کشورهای نوظهور و در حال توسعه نیز وجود دارد. کروو تاکید می‌نماید که همگرایی معادل حرکت به سمت یک مدل یکسان حاکمیت شرکتی نیست، بلکه تفاوت‌های موجود در ویژگی‌های زمینه‌ای کشورها (به ویژه در زمینه قانونگذاری، تمرکز مالکیت و سیستم‌های مالی) اختلافات موجود در سیستم‌های حاکمیت شرکتی را پایدار و دائمی خواهد کرد (خلیفه، ۲۰۰۸).

هانسمن و کراکمن (۲۰۰۱) خاطرنشان کردند که تبدیل و همگرایی سیستم‌های حاکمیت شرکتی، قریب-الوقوع، اجتناب‌ناپذیر و ارزشمند است، زیرا با توجه به گسترش بازارهای سرمایه، برتری مدل سهامدار محور تقویت می‌شود. ون دن برگ (۲۰۰۲)، نیز تاکید دارد که کشش و گرایش شدیدی بین جهانی شدن تدریجی بازارهای سرمایه و چارچوب‌های قانونی و اقتصادی که هنوز به نسبت واگرا هستند، وجود دارد. در مقابل، سایر محققان مانند گیلسون (۲۰۰۱) و روو (۱۹۹۶)، انتظار دارند که هماهنگ‌سازی مقررات حاکمیت شرکتی کشورهای مختلف به علت عواملی چون ارزش‌های فرهنگی ملی و مسائل سیاسی و اقتصادی رو به کندی خواهد رفت. همچنین براساس نظر رودس و ون اپلدم (۱۹۹۸) رخ دادن اصلاحات در کشورها به سمت سیستم حاکمیت شرکتی انگلوساکسون فقط در حد احتمال است، چرا که سران و قدرت‌های اقتصادی هر کشور، با چنین تغییراتی اجازه کاهش قدرت خود را نمی‌دهند. درخصوص مناسب بودن یک الگو برای همه کشورها، محققان دریافته‌اند که حتی با وجودی که یک حرکت جهانی به سمت همگرایی در اصول حاکمیت شرکتی کشورها وجود دارد، به احتمال بیشتر بجای تغییر شکل و تبدیل همه سیستم‌ها به مدل حاکمیت شرکتی انگلوساکسون، همگرایی در حد جوانب این مدل صورت خواهد گرفت. براساس نظر مونکس و مینو (۲۰۰۴)

غیرواقعی و خیالی بودن به کارگیری یک الگوی واحد برای همه، به طور گسترده‌ای مورد پذیرش قرار گرفته است (خلیفا، ۲۰۰۸).

به علاوه در برخی سطوح نیز تعیین اینکه همگرایی وجود دارد یا خیر امر دشواری است. به عنوان مثال در مورد پذیرش این عقیده که تأمین کنندگان منابع شرکت باید مورد حمایت قرار گیرند، همگرایی وجود دارد، اما در مورد این سؤال که تأمین کنندگان منابع در وهله نخست سهامداران هستند یا شامل سایر ذی‌نفعان هم می‌شود، همگرایی خیلی کمتری وجود دارد. در حالی که سیستم‌های آمریکایی تأکید اصلی را بر ارتباط بین مدیریت و سهامداران به عنوان هسته اصلی حاکمیت شرکتی می‌گذارند، در اروپا و ژاپن دیدگاه گسترده‌تری در مورد ذی‌نفعان مربوطه وجود دارد (بیکر و سانتوس، ۲۰۱۰).

علاوه بر موارد فوق، طرح‌ها و پیشنهادات بین‌المللی به حدی کلی هستند که نمی‌توانند یک چارچوب محکم که برای جلوگیری از بحران‌ها در سیستم‌های ملی لازم است، فراهم کنند. اصول بین‌المللی سرمایه‌گذاری پایه‌های لازم را فراهم می‌کند، اما برای اینکه قدرت عمل کافی داشته باشد، تقویت و توسعه آن ضروری است (بیکر و سانتوس، ۲۰۱۰).

ایجاد همگرایی در مورد ویژگی‌های اصلی رویه‌های حاکمیت شرکتی خوب، که جنبه‌های مهم حقوق سهامداران، استقلال مدیران و وجود کمیته‌های حسابرسی، حقوق و پاداش و انتصابات را دربرداشته باشد، از اهمیت بیشتری برخوردار است به علاوه به نظر لوپز و سایرین، واقعیت جهانی این است که همگرایی در حال رخ دادن است، مشروط به اینکه همگرایی را حرکت به سمت درک و پذیرش عناصر اصلی حاکمیت شرکتی مؤثر بدانیم. ما احتمالاً هرگز نخواهیم دید که تمام کشورها و شرکت‌ها قوانین و رویه‌های حاکمیت شرکتی یکسانی را در درون چارچوب اجرایی و قانونی یکسان به کار برند. یکسانی و مشابهت صرف نه ضرورت دارد و نه حتی از نظر اقتصادی صحیح است. همگرایی در اصول حاکمیت شرکتی و تنوع در رویه‌های اجرایی مالکیت شرکتی با هم ناسازگار نیست و از نظر ایشان همگرایی به معنای حرکت قوانین و رویه‌های حاکمیت شرکتی کشورها به سمت یک درک مشترک جهانی است (لوپز و همکاران، ۲۰۰۷).

نتیجه‌گیری

مطالعه حاضر بر مفهوم حاکمیت شرکتی متمرکز شده است. حاکمیت شرکتی می‌تواند با ارتقای عملکرد شرکت‌ها و افزایش دسترسی آن‌ها به منابع مالی موجبات رشد و توسعه اقتصادی پایدار را فراهم آورد. حاکمیت شرکتی، میزان آسیب‌پذیری شرکت‌ها را در موقع بروز بحران مالی کاهش داده، حقوق مالکیت را

تقویت کرده، هزینه معاملات و هزینه سرمایه را کاهش داده و به گسترش بازار سرمایه کمک می‌کند. حاکمیت شرکتی، روابط بین مدیریت، هیئت‌مدیره، سهامداران عمده، سهامداران خرد و سایر ذینفعان را شامل می‌شود. سیستم حاکمیت شرکتی را می‌توان بانک محور یا بازار محور نامید. در یک سیستم بانک محور، بانک‌ها نقش کلیدی در تأمین مالی شرکت‌ها و اعمال کنترل بر آن‌ها ایفا می‌کنند. در این کشورها بانک‌ها تنها نهادهایی برای جمع‌آوری و انباشته کردن وجوه نیستند، بلکه در تجهیز و تخصیص منابع، نظارت بر شرکت‌ها و ارائه خدمات نقدینگی و مدیریت ریسک نقشی حیاتی ایفا می‌کنند.

منابع

1. Adams, R. , Almeida, H. and Ferreira, D. (2005), "Powerful CEOs and their impact on corporate performance", Review of Financial Studies, Vol. 18 No. 4, pp. 1403-1432.
2. Andrea Melis, Silvia Gaia, Silvia Carta, Directors' remuneration: A comparison of Italian and UK non-financial listed firms' disclosure, The British Accounting Review 47 (2015) 66-84.
3. Barker, K., Santos, J., (2010). Measuring the Efficacy of Inventory with a Dynamic Input-Output Model. International Journal of Production Economics 126 (1), 130-143.
4. Berle, A. A. , & Means, C. (1932). The modern corporation and private property. New York: Macmillan, 3, 45.
5. Choudury, M, A. and Hoque, M. Z. (2004), " An Advanced Exposition of Islamic Economics and Finance. New York: Edward Mellen Press".
6. Chitnomrath, Thanida, Evans, Robert and Christopher, Theo. (2011), Corporate Governance and Post-Bankruptcy Reorganization Performance: Evidence from Thailand, Asian Review of accounting, Vol. 27, No 1.
7. Gompers, P. , Ishii, J. ,Metrick, A. , (2003), "Corporate governance and equity prices. Quarterly" Journal of Economics 118, 107-155.
8. Gill, A. S., & Biger, N. (2013). The Impact of Corporate Governance on Working Capital Management Efficiency of American Manufacturing Firms. Managerial Finance. Vol. 39, No. 2, pp. 116-132.
9. Haqqi , A. R. A. (1999), " The philosophy of Islamic law of transactions" Kuala , Univision Press , Lumpur. Journal of Business Ethics, 76, 97-116.
10. Keasey, K. , Thompson, S. and Wright, M. (2005). Corporate governance, John Wiley & Sons Inc.
11. Hart, O. (1995), "Corporate Governance: Some Theory and Implications". The Economic Journal. 105. Royal Economic Society. Oxford: Blackwell Publishers. pp. 689-678.

12. Miller, M. (2004). Is American Corporate Governance Fatally Flawed? Joel M. Stern and Donald H. Chew, Jr. (Eds.). *the Revolution in Corporate Finance*. 4th Ed. United Kingdom: Blackwell Publishing. 534-519
13. Blackwell Publishing. 534-519
14. Solomon, J. (2010), "Corporate governance and accountability", John Wiley & Sons. Business & Economics 340-346